

مطالعه مصادیق خسارت معنوی وارد به کودک در حقوق انگلیس و ایران^۱

متین لاله زاری^۲

رضا دریائی^۳

رضا مقصودی پاشاکی^۴

چکیده

کودکان به‌عنوان اشخاصی آسیب پذیر، همواره در برابر خسارات وارد بر پیکره جسمانی یا روانی شان شایسته حمایت‌های ویژه از سوی نظام‌های حقوقی می‌باشند. از خسارات قابل‌تصور بر کودکان که ممکن است پیامدهای بی‌شمار و اغلب طولانی مدت در زندگی آن‌ها برجای بگذارد، خسارت معنوی است. این نوشتار در پی شناسایی مصادیق خسارت معنوی وارد به کودک و حمایت‌های لازم از او بر بنیاد مطالعه تطبیقی میان حقوق انگلیس و ایران، به پیامدهای آسیب و راهکارهای حمایت‌گرانه موجود در دو نظام حقوقی مذکور پرداخته تا میزان جبران‌پذیری خسارت معنوی وارد به کودکان را مورد بررسی قرار دهد. تحقیق نشان می‌دهد در حقوق انگلیس و ایران بحث مستقلی به این موضوع اختصاص نیافته است. قلمرو این مصادیق از تنوع قابل‌توجهی برخوردار است؛ برای نمونه می‌توان به خسارت معنوی در نتیجه از دست دادن والدین، زیان ناشی از تولد، محرومیت از حق آموزش و پرورش، ازدواج کودک، آسیب معنوی پسا حادثه و ... اشاره داشت. نوشتار حاضر ضمن بیان شرایط خسارت معنوی قابل‌جبران در حقوق انگلیس و ایران، مصادیق متنوع خسارت معنوی وارد به کودک را در دو دسته خسارت معنوی مستقل و خسارت معنوی در نتیجه آسیب بدنی، تقسیم و مورد تحلیل قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: حقوق کودک، خسارت معنوی به کودک، خسارت معنوی مستقل، خسارت معنوی در نتیجه آسیب بدنی.

۱- تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۸/۰۹/۲۲، تاریخ پذیرش مقاله ۱۳۹۹/۰۶/۳۱

۲- کارشناس ارشد حقوق خصوصی دانشگاه گیلان، نویسنده مسئول:

lalezari.matina@yahoo.com

۳- استادیار گروه حقوق خصوصی دانشگاه گیلان

۴- دانشیار گروه حقوق خصوصی دانشگاه گیلان

درآمد

در مکتب‌های تربیتی، روان‌شناختی و حتی اجتماعی، حمایت از حقوق معنوی کودک^۱ بسیار مورد سفارش و تأکید قرار گرفته است و از کودکان به‌عنوان اشخاصی که کمتر از دیگر افراد توانایی مراقبت از خود در برابر خطرات را دارند، یاد شده است. اهمیت این سفارش‌ها را می‌توان در کلام ائمه و بزرگان دینی به‌درستی دریافت. امام کاظم (ع) می‌فرماید: «چون به اطفال وعده ای دادید وفا کنید و تخلف ننمایید؛ زیرا کودکان گمان می‌کنند شما رازق آن‌ها هستید. خداوند برای هیچ چیز به قدر تجاوز به حقوق کودکان و زنان غضب نمی‌کند» (الکینی، ۱۴۷۰: ۵۰). در ماده ۱۹ کنوانسیون حقوق کودک؛ هر نوع اعمال خشونت جسمی و روحی، آسیب‌رسانی یا سوءاستفاده، بی‌توجهی یا سهل‌انگاری، بدرفتاری یا استثمار از جمله سوء استفاده جنسی از کودکان به‌طور کلی منع شده است. سازمان بهداشت جهانی^۲ در سال ۲۰۱۷ با انتشار گزارشی تحت عنوان، «بدرفتاری با کودکان» اعلام کرد که در سراسر جهان از هر ۴ کودک ۱ کودک قربانی خشونت فیزیکی شده است. در این گزارش مورد تأکید قرار گرفت که ۲۳ درصد این کودکان در معرض خشونت فیزیکی و ضرب و شتم بوده و ۳۶ درصد از آن‌ها نیز با آزارهایی نظیر تهدید، تحقیر، توییح، اعمال فشار عاطفی و نظایر آن مواجه شده‌اند.^۳ این آمار به نوبه خود بیان‌کننده

۱- در حقوق ایران از کودک تحت عنوان صغیر یاد می‌شود. با توجه به تبصره ۱ ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی: «سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است». از این‌رو شخصی که به سن مزبور نرسیده باشد، صغیر محسوب می‌گردد. در قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب سال ۱۳۹۹، ضمن بیان معیار سنی مزبور برای طفل، به هر فرد زیر هجده سال کامل شمسی که به سن بلوغ شرعی رسیده باشد، نوجوان خطاب شده است. در حقوق انگلستان تا سال ۱۹۶۹ میلادی، کودک به شخصی اطلاق می‌شد که به سن ۲۱ سال نرسیده بود. باین‌وجود قوانین کودکان و نوجوانان ۱۹۳۹ تا ۱۹۶۹ به‌طور کلی کودک را به‌عنوان شخصی که زیر ۱۴ سال داشت، مدنظر قرار می‌دادند؛ زیرا به دنبال این هدف بودند که شخص ۱۴ ساله را کودک و بالای این سن تا ۱۸ سال را نوجوان فرض کنند. در سال ۱۹۶۹ با اصلاح قانون حقوق خانواده، سن صغر به ۱۸ سال کاهش پیدا کرد؛ در نتیجه در حقوق انگلستان، کودک به شخصی گفته می‌شود که به ۱۸ سالگی نرسیده باشد. قابل‌ذکر است که قانون اصلاح حقوق خانواده ۱۹۶۹ در تعریف کودک از واژه «Minor» استفاده نمود و این استعمال بین سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۸۹ نیز مجدداً در قوانین دیگر صورت گرفت؛ تا اینکه در قانون اطفال ۱۹۸۹ به‌طور کلی اصطلاح کودک، «Child»، به‌عنوان شخصی که هنوز به ۱۸ سالگی نرسیده است، جای خود را به واژه حقوقی «Minor» داد.

2- World Health Organization(WHO)

3- See also:Http//trt.net.tr.

درصد قابل توجهی از آسیب‌های روحی می‌باشد که خارج از قلمرو جسم و جان، بر روان کودک وارد می‌شود و چه بسا پیامدهای مخاطره‌آمیز و ناگواری را برای کودک به همراه آورد. جدیدترین اراده قانون‌گذار ایران در قانون حمایت از اطفال و نوجوانان ۱۳۹۹ ضمن ضروری دانستن مداخله و حمایت قانونی از طفل و نوجوان در وضعیت مخاطره‌آمیز و اتخاذ تدابیر حمایتی به این منظور، در ماده ۳ این قانون به بیان مصادیق آسیب‌های وارد به سلامت جسمی، روانی، اجتماعی، اخلاقی، امنیت و یا وضعیت آموزشی می‌پردازد.^۱

در نوشتار حاضر به روش توصیفی-تحلیلی به دنبال پاسخ به این پرسش بنیادی هستیم که قلمرو خسارت معنوی وارد به کودکان شامل چه مواردی است؟ بدون تردید شناسایی مصادیق متنوع این خسارات و دسته‌بندی آن‌ها می‌تواند گام مؤثری در جهت شناسایی شیوه جبرانی متناسب به شمار آید. فرضیه نویسندگان این است که خسارت معنوی وارد به کودکان دارای طیف وسیعی است؛ برای نمونه می‌توان به خسارت معنوی در نتیجه از دست دادن والدین، زیان ناشی از تولد، کودکان کار یا خسارت معنوی در نتیجه تنبیه جسمانی اشاره داشت. بر این اساس تصور می‌گردد با شناخت مصادیق متنوع آسیب‌ها، امکان برقراری معاضدت و حمایت بیشتر از کودکان در جهت شیوه جبرانی متناسب با آسیب وارده امکان‌پذیر گردد و راه برای شناسایی شیوه جبران اثربخش، باز شود. به بیان دیگر با شناسایی دقیق موضوع است که می‌توان انتظار وضع احکام مناسب را داشت. هدف نوشتار حاضر تلاش موضوع شناختی خسارت معنوی وارد به کودک است. با وجود توجه

۱- تحلیل و بررسی این قانون نیازمند نوشتار مستقلی است؛ اما در خلال مباحث آتی آنچه از قانون حمایت از اطفال و نوجوانان به موضوع این مقاله مربوط می‌شود، مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. اجمالاً در بیان اقدامات قابل توجه قانون جدید می‌توان به موارد ذیل اشاره داشت: ۱- در این قانون تشکیلات خاصی نظیر «دفتر حمایت از اطفال و نوجوانان قوه قضائیه» موضوع ماده ۴، برای تعقیب اهداف این قانون طرح‌ریزی شد. ۲- برای وزارتخانه و سازمان‌های مختلف؛ نظیر سازمان بهزیستی در ماده ۶ تکالیفی در این زمینه مقرر گشت. ۳- در مواد ۷ تا ۲۷ این قانون جرائم و مجازات‌های جدیدی پیش‌بینی شده است. ۴- در خصوص مرجع صالح به رسیدگی این دعاوی، مواد ۲۸ و ۲۹ قانون حاوی احکام خاصی است. ۵- علاوه بر جهات قانون شروع به تعقیب، ماده ۳۰ قانون حمایت از اطفال و نوجوان، جهاتی را برای شروع به تعقیب و اتخاذ تدابیر احتیاطی پیش‌بینی نموده است. ۶- از جمله نکات قابل توجه دیگر در این قانون شناسایی پاره‌ای از تدابیر حمایتی در مواد ۳۲ تا ۳۶ است.

به خسارت روانی و معنوی در حقوق انگلیس و ایران؛ قلمرو مصداقی این خسارت در رابطه با کودکان به صورت خاص مورد مطالعه مستقل قرار نگرفته است. به این منظور در پرتو مطالعه تطبیقی حقوق انگلیس و ایران و توجه به مطالعات روانشناسی تلاش می شود مصداق خسارت معنوی وارد به کودکان معرفی گردد تا در تبیین قلمرو خسارت معنوی قابل جبران وارد به کودکان مورد توجه قانون گذار قرار گیرد. برای تسهیل مطالعه، خسارت معنوی وارد به کودک را به دو دسته تقسیم نمودیم. دسته اول؛ خسارت معنوی مستقل است که ورود آسیب معنوی به کودک بدون ایراد آسیب بدنی یا مالی صورت می گیرد. دسته دوم؛ خسارت معنوی در نتیجه خسارت بدنی است که در آن پیامدهای معنوی خسارت بدنی مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

در ادامه ابتدا مفهوم خسارت معنوی و شرایط جبران آن در حقوق ایران و انگلیس مطالعه و سپس به بررسی مصداق خسارت معنوی می پردازیم. در خلال مطالب نیز به صورت مختصر در خصوص قابلیت جبران آن اظهار نظر می نماییم.

۱. تعریف خسارت معنوی و شرایط جبران آن

۱-۱. تعریف خسارت معنوی

نویسندگان حقوقی، خسارت به عنوان یکی از ارکان تحقق مسئولیت مدنی را به سه قسم دسته بندی می کنند. اول: خسارت مادی که موضوع آن آسیب به اموال و امور مالی است؛ نظیر خسارت به عین و منفعت. دوم: خسارت بدنی که در این قسم، آسیب به جان زیان دیده به صورت کلی یا جزئی وارد می آید؛ البته خسارت بدنی می تواند همراه با پیامدهای مالی نظیر هزینه درمان و خسارت از کارافتادگی نیز باشد. سوم خسارت روانی و معنوی که در نوشتار حاضر همین قسم مورد مطالعه قرار می گیرد.

در نوشته های حقوقی بعضاً شاهد استفاده از اصطلاحات «خسارت روانی» و «خسارت معنوی» در معنای یکسان می باشیم؛ اما با این وجود در حقوق ایران عموماً اصطلاح «خسارت معنوی» مورد استفاده قرار می گیرد و صدمات روانی به عنوان قسمی از خسارات معنوی قلمداد می گردد. دکتر کاتوزیان در تعریف خسارت

معنوی بیان می‌دارد «خسارتی است که چهره مالی و اقتصادی ندارد و به حقوق مالی و دارایی شخص صدمه نمی‌زند؛ ولی سبب رنج اخلاقی و لطمه به حقوق غیرمالی او است: مانند نقص بدنی، لطمه به شرافت و شهرت شخصی و خانوادگی، سلب آزادی، تجاوز به اقامتگاه، فاش ساختن اسرار خصوصی، رنج ناشی از مرگ خویشاوندان» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱/۲۵۵). با وجود عدم توجه قانون مدنی در بحث ضمان قهری به خسارت معنوی^۱ در قوانین دیگر این موضوع مورد توجه قرار گرفته است. برای نمونه می‌توان به مواد ۱، ۸، ۹ و ۱۰ قانون مسئولیت مدنی، اصل ۱۷۱ قانون اساسی یا ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اشاره داشت. مورد اخیر، اراده جدید قانون‌گذار در زمینه خسارت معنوی است و در تبصره ۱ ماده ۱۴ آن، تعریف قانونی خسارت معنوی این‌گونه بیان شده است: «زیان معنوی عبارت از صدمات روحی یا هتک حیثیت و اعتبار شخصی، خانوادگی یا اجتماعی است». در حقیقت وجه شاخص این خسارت جنبه مادی نداشتن آن است و در این ماده در معنایی اعم مورد استفاده قرار گرفته است و در کنار مصدایقی نظیر هتک حیثیت و اعتبار شخصی که لطمه به سرمایه معنوی اشخاص است، به صدمه روحی و روانی نیز اشاره شده است (بابایی، ۱۳۹۴: ۷۵). بر همین پایه در نوشتار حاضر مراد از خسارت معنوی همین معنای عام است که شامل خسارت روانی هم می‌گردد؛ گرچه در تحلیل دقیق می‌توان میان خسارت روانی و خسارت معنوی قائل به تفکیک شد که تفصیل آن نیازمند تحقیق مستقلی است.

حقوق دانان انگلیسی عموماً از اصطلاح «Psychiatric Injury» استفاده می‌نمایند که می‌توان آن را به خسارت روانی ترجمه نمود. در تعریف این خسارت اینگونه بیان شده است: برخلاف خسارت بدنی که به جسم خواهان آسیب وارد می‌کند، خسارت روانی خسارتی است که بر ذهن خواهان اثر می‌نهد (Catherine Elliott and Frances Quinn, 2017: 101). در گذشته دادگاه‌های انگلیسی از اصطلاح «شوک عصبی»^۲ استفاده می‌کردند؛ اما امروزه استفاده از اصطلاح خسارت روانی شایع است (Cooke, 2011, 71).^۳

۱- برای مطالعه چرایی این امر و نسبت میان ضمان قهری و مسئولیت مدنی ر.ک. (دریانی؛ کربلانی آقازاده، ۱۳۹۹: ۹۳-۱۲۵).

2- Nervous shock.

۳- استفاده از اصطلاح شوک عصبی در مسئولیت مدنی به اوایل قرن بیستم برمی‌گردد و شامل مدعیانی می‌شود که به علت تجربه یا شاهد بودن در یک تصادف به عارضه عصبی مبتلا گشته‌اند. (Cane, 1997: 68)

۲-۱. شرایط جبران خسارت معنوی

در حقوق ایران با توجه به مواد قانونی مزبور، خسارت معنوی قابل جبران محسوب می شود و حتی با وجود دشواری های ارزیابی مالی آن، از طریق دادن پول می توان این خسارت را جبران نمود. باین وجود برخلاف حقوق انگلیس که با توجه به جزئیات، شرایط جبران خسارت مورد بحث در پرتو رویه قضایی به روشنی به تصویر کشیده شده است، در حقوق ایران این گونه نیست. در این خصوص توجه به نکاتی ضروری است؛ اولاً با توجه به سکوت قانون گذار و ابهام در رویه قضایی، نویسندگان حقوقی با اتخاذ ملاک از مواد پراکنده قانونی و منطق حقوقی عموماً شرایط یکسانی را برای خسارت قابل جبران بیان می -کنند؛ اعم از اینکه خسارت مورد نظر در ردیف خسارت مادی، بدنی و یا معنوی باشد. به طور مشخص در این خصوص

می توان به ضرورت مستقیم بودن خسارت، مسلم بودن خسارت، جبران نشده ماندن خسارت و قابل

پیش بینی بودن خسارت اشاره داشت (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱/۲۶۳).^۱ ثانیاً از مطالعه رویه قضایی در رابطه با خسارت معنوی این نکته قابل فهم است که با وجود برخی اختلاف ها، تمایل رویه قضایی این است که اگر خسارت معنوی در نتیجه خسارت بدنی حاصل شود؛ نظیر درد و رنج جسمی و یا تألمات روحی ناشی از خسارت بدنی مانند از دست دادن موقعیت اجتماعی و ...، در این صورت با پرداخت دیه یا ارش از زیان دیده جبران خسارت می شود و دیگر خسارت مستقلاً در خصوص خسارت معنوی قابل مطالبه نیست. برای مثال این مهم در پرونده موسوم به هموفیلی ها مورد توجه قرار گرفت (بابایی، ۱۳۹۶: ۱/۱۴۰-۱۵۰). این نتیجه با توجه به قسمت پایانی تبصره ۲ ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری که بیان می دارد: «... مقررات مربوط به ... خسارت معنوی شامل جرائم موجب تعزیرات منصوص شرعی و دیه نمی شود» نیز قابل تأیید است. در سایر موارد تحمیل خسارت معنوی، در صورت وجود شرایط خسارت قابل جبران، با وجود تردیدهایی که بعضاً در رویه قضایی مشهود بود، ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری و تبصره

۱- برای مطالعه نقد و بررسی این شروط ر.ک. (بابایی، ۱۳۹۲: ۷۶-۷۸).

۱ آن با شناسایی این خسارت و امکان جبران مالی آن، به این بحث پایان داده است. ثالثاً نباید از یاد برد که خسارت باینکه دارای حقیقت عرفی است (صفایی، رحیمی، ۱۳۸۹: ۱۰۰-۱۰۱)؛ اما سیاست‌های تقنینی و رویه قضایی در ترسیم محدوده خسارت قابل جبران از اهمیت بالایی برخوردار است. همان‌طور که در حقوق انگلیس مشاهده خواهد شد، رویه قضایی برای تحقق سیاست قضایی با ایجاد محدودیت‌هایی در مسیر مطالبه خسارت روانی وارد به زیان‌دیدگان ثانویه، سعی در اداره حقوق مسئولیت مدنی در این خصوص دارد.

قاعده اولیه در حقوق انگلیس، قابل جبران نبودن خسارت روانی بود و تنها در صورتی که خواهان افزون بر خسارت روانی، متحمل خسارت بدنی می‌شد، امکان مطالبه خسارت مزبور وجود داشت (Cooke, 2011: 73). این مهم به‌روشنی در پرونده *Victorian Railway Commissioners v Coultas (1888) 13 App Cas 222* قابل ملاحظه است. رویه قضایی در ادامه مسیر خود و به‌طور مشخص در پرونده‌های *Dulieu v White (1901) 2 KB 660*، *Hambrook v Stokes (1925) 1 KB 141* و *McLoughlin v O'Brien (1983) AC 410*، به تدریج شرط مزبور را کنار گذاشت و حتی در صورت عدم ورود خسارت بدنی به زیان‌دیده، جبران خسارت روانی را مورد پذیرش قرار داد (Green, 2017: 67-68).

در رابطه با خسارت روانی، حقوق انگلیس بر بنیاد پرونده‌هایی نظیر *Page v Smith (1996) 3 All ER 727*، میان زیان‌دیدگان اولیه و ثانویه قواعد متفاوتی اعمال می‌نماید. زیان‌دیده^۱ شخصی است که به‌صورت مستقیم در حادثه حضور دارد؛ در مقابل زیان‌دیده^۲ ثانویه^۲ شخصی است که به‌صورت مستقیم در حادثه حضور ندارد؛ اما در نتیجه آنچه می‌بیند یا می‌شنود متحمل خسارت روانی می‌شود (Catherine Elliott and Frances Quinn, 2017: 102-104). نکته قابل توجه در این خصوص این است که زیان‌دیده اولیه برای دریافت خسارت روانی؛ تنها لازم است اثبات نماید که ورود آسیب به او؛ اعم از آسیب «بدنی یا روانی»، برای زیان زنده قابل پیش‌بینی بوده است. این در حالی است که برای قابل جبران بودن خسارت

1- Primary victims.

2- Secondary victims.

روانی وارد به زیان دیدهٔ ثانویه، شرایط دشوارتری وجود دارد. اولاً لازم است ورود خسارت روانی به زیان دیدهٔ ثانویه قابل پیش بینی باشد و برخلاف آنچه در خصوص زیان دیدهٔ اولیه بیان شد، قابل پیش بینی بودن خسارت بدنی کافی نیست. ثانیاً زیان دیدهٔ ثانویه باید اثبات نماید که با زیان دیدهٔ مستقیم، دارای رابطه‌ای مبتنی بر عشق و دلبستگی است؛ مانند رابطه‌ای که میان فرزند و والدین وجود دارد. ثالثاً زیان دیدهٔ ثانویه باید دارای رابطه نزدیک با حادثه یا پیامد آن باشد. رابعاً زیان دیدهٔ ثانویه باید حادثه یا پیامد مستقیم آن را صرفاً با حواس خود ببیند یا بشنود و اینکه تنها وقوع حادثه از سوی شخص ثالث به اطلاع او برسد کفایت نمی‌کند. دیدن حوادث از طریق تلویزیون هم به اندازهٔ کافی نزدیک محسوب نمی‌شود (Green, 2017: 69-72). نظر به آنچه بیان شد قلمرو جبران خسارت روانی به زیان دیدگان ثانویه به مراتب محدودتر از زیان دیدگان اولیه است. هدف اصلی رویه قضایی در این خصوص؛ محدود نمودن قلمرو مسئولیت و جلوگیری از طرح دعاوی بی شمار است. اگر این گونه نبود تعداد بسیاری می‌توانستند به خواسته مطالبه خسارت روانی طرح دعوا نمایند (Cooke, 2011:72).^۱

افزون بر آنچه بیان شد خواهان در دعاوی مطالبه خسارت روانی باید اثبات نماید که در نتیجهٔ عمل زیان بار دچار یکی از بیماری‌های روانی: اختلال استرس شدید پس از وقوع حادثه،^۲ اختلال سوگ آسیب‌شناختی^۳ و یا افسردگی بالینی^۴ شده است. در حقیقت ناراحتی صرف یا غم و غصه‌های معمول که انتظار می‌رود هر شخص به‌عنوان بخشی از حقیقت زندگی آن را بپذیرد، با آسیب روانی شناخته شده دارای تفاوت است و امکان اقامه دعوا نسبت به آن‌ها وجود ندارد. همچنین خواهان باید اثبات کند که شخصی که دارای صبر و بردباری معمول یا خویشتن‌داری

۱- رویه قضایی انگلیس در ترسیم قلمرو خسارت قابل جبران به این ملاحظه و مبنا که از آن تحت عنوان «Floodgate» یاد می‌شود، توجه ویژه‌ای دارد. توجه به این مبنا در ایجاد محدودیت در مسیر پذیرش جبران خسارت اقتصادی نیز در این نظام حقوقی کاملاً نمایان است. برای مطالعه رک. (امینی، دریائی، ۱۳۹۲: ۲۱۶-۲۲۶).

- 2- Post-traumatic stress disorder.
- 3- Pathological grief disorder.
- 4- Clinical depression.

معمول است، در چنین اوضاع و احوالی متحمل آسیب روانی خواهد شد. مقصود شخصی است که با میزان شجاعت و جرئت معمول با حادثه‌ای ناراحت‌کننده مواجه گردد (Green, 2017: 67).

۲. مصادیق خسارت معنوی وارد به کودک و تبعات آن

خسارت معنوی وارد به کودک قلمرو وسیعی را به خود اختصاص می‌دهد و تبعات متنوعی دارد. برای نمونه می‌توان به خسارت روانی در نتیجه از دست دادن والدین، خسارت روانی ناشی از تولد همراه با معلولیت، محرومیت از آموزش و پرورش، خسارت روانی ناشی از تنبیه جسمانی و سوءاستفاده جنسی، آسیب‌های روانی پسا حادثه اشاره داشت. در ادامه به ترتیب از خسارت معنوی مستقل و خسارت معنوی در نتیجه آسیب بدنی سخن خواهیم گفت.

۱-۲. خسارت معنوی مستقل

در پاره‌ای از موارد، وقوع حادثه‌ای به‌صورت مستقل ممکن است موجب تحمیل خسارت معنوی و روانی به کودک گردد، بدون آنکه دنباله یک خسارت مالی یا بدنی به شخص او باشد. اهم این موارد عبارت است از: از دست دادن والدین، زیان ناشی از تولد، محرومیت کودک از هویت و تابعیت، محرومیت از حق آموزش و پرورش، ازدواج کودک و اشتغال او. در ادامه این موارد مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

۱-۱-۲. از دست دادن والدین

خانواده به‌عنوان اولین نهادی است که شخصیت کودک را در خود شکل داده و به‌عنوان بزرگ‌ترین مأمّن و پناهگاه امن، نیازهای اساسی او را رفع می‌کند. والدین به‌عنوان سکان‌داران اصلی خانواده نقطه اتکای کودک در جهت رفع نیازها و تأمین‌کننده احساس امنیت و آرامش کودک به شمار می‌آیند. از دست دادن این تکیه‌گاه برای کودکی که در تأمین تمام نیازها و عواطف خود به آن وابسته است، بسیار سخت و طاقت‌فرسا می‌باشد و چه‌بسا به نقطه شروعی برای بحران‌های شدید روحی، روانی و افسردگی تبدیل گردد. پذیرش این واقعه و برقراری ارتباط بین از دست دادن والدین در اثر وقوع جرم علیه آن‌ها و بررسی قابلیت اخذ خسارت درد و

رنج حاصل از مصیبت وارده و آسیب‌های روانی ناشی از آن، از جمله مباحثی است که در حوزه مسئولیت مدنی حداقل در حقوق غربی موردگفتگو و بحث قرار گرفته است. از آن جمله بحث قابلیت جبران خسارت ناشی از ضایعه مرگ والدین است. این دعوا که در کامن‌لا از آن به‌عنوان «دعوی مرگ ناشی از خطا»^۱ یاد می‌شود، یک دعوی شخصی در مقابل دعوی به قائم‌مقامی متوفی می‌باشد که بازماندگان در جهت درد و رنج ناشی از فوت عزیز خود مطرح می‌کنند. اکثر دعاوی مرگ ناشی از خطا، بر بنیاد بی‌احتیاطی^۲ مطرح می‌گردد (Cane, 1997: 161). در حقوق کنونی انگلستان طبق قانون تصادفات مهلک ۱۹۷۶، امکان اقامه دعوی زیر برای بازماندگان متوفی اعم از وابستگان نسبی دارای رابطه خونی مانند والدین (هر چه بالا رود مانند مادر بزرگ و پدر بزرگ)، فرزند (هر چه پایین رود مانند نوه) و فرزندخوانده،^۳ برادر، خواهر و... و وابستگان بدون رابطه خونی؛ مانند همسر یا کسی که به‌عنوان همسر حداقل دو سال قبل مرگ متوفی با او زندگی می‌کرده، وجود دارد: ۱- محرومیت از حمایت. زمانی که متوفی به‌نوعی حامی مالی مدعی محسوب می‌شده یا به امرارمعاش وی کمک می‌کرد؛ مانند پسری که به‌طور داوطلبانه بدون مزد با پدرش کار می‌کرد و فوت او سبب محروم ماندن شخص مدعی از حمایت سابق گردد. ۲- عزاداری. برای این منظور مبلغ مقطوعی به بازماندگان محدود متوفی پرداخت می‌شود. مطابق قانون مرور زمان مصوب ۱۹۸۰، مرور زمان دعوی زندگی ناشی از خطا سه سال از زمان وقوع مرگ یا اطلاع وابستگان از مرگ ناشی از مسئولیت مدنی است (Owen, 2000: 184-186).

پرسش قابل‌طرح در این خصوص این است که آیا کودکان قادر به طرح دعوی مزبور هستند؟ مطابق این قانون وابستگان شخص برای درد و رنج و شرایط آشفته روحی خود که بر اثر مرگ متوفی به وجود آمده، امکان طرح دعوی عزاداری را خواهند داشت؛ اما تعمیم این امکان قانونی نسبت به کودکانی که پدر و مادر خود

1- Wrongful death action.

2- Negligence.

۳- لازم به ذکر است که در رابطه با دعوی شخصی مذکور مطابق قانون تصادفات مهلک ۱۹۷۶، با فرزند نامشروع به‌عنوان فرزند مشروع پدر و مادر رفتار می‌شود (Owen, 2000: 185).

را از دست می‌دهند پیش‌بینی نشده است. این در حالی است که والدین در صورت مرگ فرزند خود توانایی طرح این دعوا را دارند؛ زیرا در قانون تصادفات مهلک؛ تنها برای چهار دسته از بازماندگان که مشتمل است بر همسر، نامزد، پدر و مادر مشروع کودک مجرد زیر ۱۸ سال، حق اقامه دعوی عزاداری شناسایی شده است. با وجود این در رویه قضایی در مواردی همچون پرونده (Regan v Williamson (1976) ملاحظه می‌شود که دعوی کودک به علت از بین رفتن حمایت روانی از قبیل محرومیت از مراقبت توسط والدین در اثر مرگ والدین تحت قانون تصادفات مهلک مورد پذیرش قرار گرفته و منجر به اعطای خسارت شده است؛ البته این موضوع درد و رنج ناشی از فوت والدین را تحت پوشش قرار نمی‌دهد (Martin, 2006: 84).

مارتین حقوقدان انگلیسی معتقد است اگرچه دعوی عزاداری توسط کودکان پذیرفته نمی‌شود؛ اما ادعای «شوک عصبی» حاصل از مرگ والدین در اثر فعل زیان‌بار ثالث، ممکن است قابل پذیرش باشد. برای این منظور لازم است مطابق اصول کلی؛ قابل پیش‌بینی بودن خسارت روانی، نزدیکی و نسبت شخص با قربانی اولیه و حضور در زمان و مکان وقوع حادثه یا حداقل حضور بلافاصله در آن مکان، اثبات شود. لزوم وجود این شروط در پرونده (McLoughlin v O'Brain (1983) در اظهارات لرد ویلبرفورس^۱ در کمیته قضایی مجلس اعیان به‌وضوح دیده می‌شود. مطابق این پرونده عدم حضور در مکان وقوع تصادف همسر و فرزندان خانم مک لولین و شنیدن خبر تصادف، اندکی پس از وقوع آن، علی‌رغم وجود سایر شروط بیان شده در فوق، موجب عدم پذیرش دعوی شوک عصبی شد. همسر و سه فرزند شاکی در اکتبر سال ۱۹۸۳ در جاده با یک کامیون تصادف کردند و یک فرزند او بلافاصله فوت نمود و دو فرزند و شوهر وی به‌شدت مجروح شدند. یکی از دوستان شاکی این خبر را فوراً به خانم مک لولین رسانیده و او دچار شوک عصبی گشت. محکمه دعوی او علیه مقصر تصادف را به علت عدم حضور خواهان در صحنه تصادف، رد کرد؛ زیرا مطابق رویه قضایی به دلایلی نظیر جلوگیری از طرح دعاوی بی‌شمار، جبران خسارت ناشی از شوک‌های عصبی فقط در رابطه با آن دسته از زیان‌دیدگانی پذیرفته می‌شد که در محل حادثه حضور داشتند. با این حال لرد

1- Lord Wilberforce.

ویلبرفورس در کمیته قضایی مجلس اعیان بیان داشت که اگر خواهان بلافاصله پس از وقوع حادثه به وسیله دیدن یا شنیدن از ماجرا مطلع و به شوک عصبی دچار گردد، امکان دریافت خسارت ناشی از حالت عصبی ایجاد شده را دارد (Van Dam, 2013: 179).

لازم به ذکر است که در حقوق ایران مقررهای که طی آن امکان اقامه دعوای درد و رنج از دست دادن متوفی وجود داشته باشد به چشم نمی خورد و از نظر تحلیلی نیز محل اختلاف است (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱/۲۶۷-۲۶۹؛ بابایی، ۱۳۸۹: ۱۰-۱۳). در این خصوص همان طور که بیان شد رویه قضایی تمایلی به پرداخت خسارت روانی به بازماندگان متوفی که همان وراثت او هستند نشان نداده است؛ زیرا این تلقی کلی وجود دارد که با پرداخت دیه به وراثت متوفی خسارت روانی وارد به آن ها جبران می شود و در مواردی که خسارت روانی ریشه در خسارت بدنی دارد، همان طور که از قسمت پایانی ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری قابل فهم است این خسارت به صورت مستقل قابل جبران نیست.

افزون بر از دست دادن والدین که می تواند موجبات تحمیل خسارت روانی به کودک را به همراه داشته باشد، در پاره ای از موارد حضور کودک در کنار والدین؛ ممکن است موجب به خطر افتادن حیات روانی کودک گردد. برای نمونه می توان به اعتیاد والدین، خشونت مستمر والدین باهم، اشتها آن ها به فساد، بیماری روانی آن ها و غیره اشاره داشت. قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۳۹۹ به این موارد توجه نموده است و مطابق ماده ۳ با حصول شرایطی، موقعیت های مزبور به عنوان وضعیت مخاطره آمیز قلمداد و نیازمند مداخله و حمایت های قانونی از طفل و نوجوان می باشد.

۲-۱-۲. زیان ناشی از تولد

در فرضی که کودک در نتیجه تقصیر پزشک، معلول و ناتوان به دنیا می آید و از مواهب داشتن جسمی سالم در مقایسه با سایر اشخاص محروم می ماند و حتی در بعضی مواقع به دلیل وضعیت نامساعد جسمی خود منزوی و تنها می شود و از لحاظ روحی رنج می برد، تصور مسئولیت و امکان مطالبه خسارت بحث برانگیز به

نظر می‌رسد. پرسشی که در این خصوص به ذهن متبادر می‌شود این است که آیا والدین به استناد مسئولیت قراردادی و فرزند معلول به استناد مسئولیت قهری قادر به مطالبه خسارت از پزشک مقصر خواهند بود؟ در حقوق انگلیس به دعوی نخست که از رابطه قراردادی والدین با پزشک ناشی می‌شود و والدین را قادر به طرح دعوا علیه پزشک می‌کند، دعوی «تولد ناشی از خطا»^۱ می‌گویند و دعوی دوم را که از سوی فرزند معلول علیه پزشک امکان اقامه دارد، دعوی «زندگی ناشی از خطا»^۲ می‌نامند.

حقوق مسئولیت مدنی تصدیق می‌کند که هر انسانی باید در سلامت کامل روان و جسم باشد. باین وجود در فرض تولد فرزند معلول، علی‌رغم پذیرش دعوی مادر در پرونده‌های زندگی ناشی از خطا^۳ و حاملگی ناشی از خطا^۴، دعوی فرزند در مطالبه خسارت از پزشک به‌طور کلی محل تردید قرار گرفته و آنچه بیش از همه محل نزاع است، پذیرش زیان‌آور بودن تولد یک شخص معلول می‌باشد؛ زیرا عقیده بر این است که زندگی بهتر از عدم است (Cane, 1997, 67)؛ بنابراین چگونه تولد یک فرزند سبب زیان می‌شود و چگونه می‌توان گفت که شخصی با متولد شدن، زیان دیده محسوب می‌شود؟ برای مثال در پرونده *Mckay v Essex Area Health Authority* (1982) دادگاه تجدیدنظر انگلیس مقرر داشت که زندگی یک انسان ناقص، کم‌ارزش‌تر از زندگی یک انسان سالم نیست. در این پرونده، کودکی به دلیل ابتلای مادر به سرخجه در ابتدای بارداری و سهل‌انگاری پزشک و آزمایشگاه در عدم تشخیص سرایت به جنین و در نتیجه عدم توصیه به سقط جنین، معلول به دنیا آمد. دادگاه تجدیدنظر در این خصوص مقرر داشت که دعوی مطروحه از سوی

1- Wrongful birth.

2- Wrongful life.

۳- برای نمونه در پرونده *(Salih v Enfield Health Authority 1991)*، مادر کودکی که به علت سرخجه مادر در طول دوران بارداری، ناشنوا و تقریباً نابینا به دنیا آمده بود برای مطالبه خسارت از پزشک به دلیل قصور در تشخیص عوارض و نتایج سرخجه بر جنین اقامه دعوا کرد. دادگاه با وارد دانستن دعوا، حکم به ۶۸۰۰۰ پوند به‌عنوان خسارت در قبال هزینه‌های اساسی نگهداری کودک و افزایش هزینه برای نگهداری کودک معلول صادر نمود. لازم به ذکر است که دادگاه در رأی خود به عدم امکان اقامه دعوا توسط کودک معلول علیه پزشک تصریح کرد.

4- Wrongful conception.

کودک مبنی بر زندگی ناشی از خطا، برخلاف نظم عمومی است و هیچ دلیل معقولی برای اقامه دعوا وجود ندارد. همچنین نمی‌توان تکلیف به توصیه سقط جنین را بر یک پزشک، بر این اساس که احتمال تولد یک کودک معلول وجود دارد، تحمیل کرد. کمیسیون پیرسون^۱ که یک کمیسیون سلطنتی مسئولیت مدنی و جبران خسارت در انگلیس است، در مقررۀ پیشنهادی خود تحت فشار قرار دادن پزشک برای توصیه به سقط جنین را به این دلیل که سبب می‌شود پزشک برای جلوگیری از اقامه دعوی خسارت در آینده، به سقط دستور دهد، مورد انتقاد قرار داد (Mar-tin, 2006: 85). در ادامه رویه دادگاه‌های انگلیس مبنی بر عدم پذیرش دعوی زندگی ناشی از خطا، قانون معلولیت‌های مادرزادی مصوب ۱۹۷۶؛ قابلیت اقامه دعوی مذکور را از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون منع نمود. با وجود این منع، با پذیرش مقررات ویژه برای درمان ناباروری در این قانون، درهایی به‌سوی اقامه دعوا زندگی ناشی از خطا در فرضی که معلولیت در نتیجه بی‌احتیاطی در انتخاب نطفه آسیب‌دیده برای قرار دادن در رحم مادر یا انتخاب سلول جنسی آسیب‌دیده برای تولید جنین به وجود می‌آید باز شده است. هرچند تاکنون در این خصوص در رویه قضایی تصمیمی اتخاذ نگردیده است (Ibid: 86).

در حقوق ایران مقررۀ ویژه‌ای که ضمان پزشک را نسبت به کودک معلول متذکر شود، دیده نمی‌شود. با این حال در صورتی که پزشک علی‌رغم مجاز بودن سقط جنین با توجه به قانون سقط درمانی مصوب ۱۳۸۴، سبب تولد یک فرزند معلول گردد امکان اقامه دعوا علیه او در چارچوب قواعد تسبیب دور از ذهن به نظر نمی‌رسد. اگرچه پزشکی که اثبات کند تمام احتیاط‌های یک پزشک متخصص را انجام داده و عدم توصیه به سقط جنین ناشی از محدودیت‌های پزشکی بوده، حسب قواعدی نظیر آنچه در ماده ۴۹۵ قانون مجازات اسلامی آمده است، ضمانی متوجه او نیست.

۲-۱-۳. محرومیت کودک از هویت و تابعیت

اگرچه هویت در علم حقوق مورد تعریف قرار نگرفته اما می‌توان بیان داشت

1- Pearson Commission.

که هویت نوعی مفهوم اطلاعاتی-آگاهی است که باعث شناختن خود از خود، خود از دیگران و دیگران از خود می‌شود (قانع بصیری، ۱۳۷۴: ۸۲). تابعیت^۱ را می‌توان آن گونه که در دایره المعارف حقوق بین‌الملل عمومی آمده است: «یک رابطه حقوقی، سیاسی و اجتماعی میان فرد و دولت» دانست (H.J. Schlochauer, 1984: 294). حق کودک بر داشتن هویت و تابعیت از جمله حقوقی است که موجب شناسایی او در جامعه شده و امکان فعالیتش در اجتماع، حق تحصیل، حق اشتغال و سایر حقوق از این قبیل را برای شخص ممکن می‌سازد. در واقع زندگی او در جامعه با هویت و شناسایی‌اش پیوند خورده، چراکه انسان بی‌هویت به منزلهٔ مرده ای می‌ماند که حتی در صورت برخوردارگی از حقوق تمتع، از توانایی اجرای آن محروم می‌شود. عدم هویت و تابعیت، لطمات روانی و همچنین معنوی جبران ناپذیری را برای کودک به همراه دارد. تأکید بر تکلیف والدین در مشخص کردن هویت فرزندان علاوه بر تعالیم اسلامی در اسناد بین‌المللی به وضوح قابل مشاهده است. کنوانسیون حقوق کودک در مواد ۷ و ۸، حق کودک بر هویت، تابعیت و شناسایی والدین را مورد حمایت قرار داده است. علی‌رغم ارائه راهکارهایی از سوی کنوانسیون در جهت استیفای حق هویت کودکان؛ از جمله الزام به ثبت ولادت، اعطای تابعیت و انجام فرزندخواندگی طبق قوانین و همچنین پیوستن ایران و انگلیس به کنوانسیون حاضر، چالش‌هایی در باب شناسایی تابعیت و هویت کودکان در این دو نظام حقوقی ملاحظه می‌شود که شماری از کودکان ایرانی و انگلیسی را با مشکل بی‌تابعیتی و بی‌هویتی مواجه کرده است.

اسلام و بالتبع آن حقوق ایران، برای نسب، حضانت، تابعیت فرزند و تحریم روابط نامشروع در جهت حمایت از حق کودک اهمیت بالایی قائل است. این مهم بر کاهش آمار فرزندان بی‌هویت بی‌تأثیر نبوده است. مطابق بند «ج» ماده ۳ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب سال ۱۳۹۹، عدم اقدام برای ثبت واقعه ولادت یا عدم اخذ اسناد سجلی یا هویتی برای طفل یا نوجوان بدون عذر موجه؛ از جمله مواردی است که اطفال و نوجوانان، نیازمند حمایت‌های قانونی شناخته شده‌اند. در این راستا از وظایف وزارت کشور با توجه به بند «ت» ماده ۶ این قانون آن است

1- Nationality.

که با همکاری دستگاه‌های ذی‌ربط نسبت به شناسایی اطفال و نوجوانان فاقد اسناد سجلی یا هویتی اعم از اتباع ایرانی و غیر ایرانی و معرفی آنان حسب مورد به نهادهای حمایتی، آموزشی، درمانی یا قضائی جهت تدابیر حمایتی اقدامات لازم را به عمل آورد. رأی وحدت رویه شماره ۶۱۷ دیوان عالی کشور نیز در رابطه با فرزندان ناشی از روابط نامشروع، زانی را پدر عرفی طفل تلقی و در نتیجه کلیه تکالیف مربوط به پدر از جمله اخذ شناسنامه را متوجه او می‌داند. در جوامع غربی و از جمله انگلیس با قانونی کردن روابط آزاد جنسی از ۱۶ سالگی، در قانون همزیستی مشترک مدنی^۱، موجبات به دنیا آمدن فرزندان بی‌هویت ناشی از همخانگی و در چارچوبی غیر از ازدواج افزایش یافته است. به همین جهت در مارس ۱۹۹۸ دپارتمان لرد چنسلر، نظریه‌های مشورتی در این باره چاپ نمود که در آن تکالیف والدینی به‌طور خودکار بر عهده پدران مذکور قرار گرفت؛ اما همچنان مشکل در این باره حل نشد و دولت انگلستان دست به اصلاح قوانین زد (Standley, 2001: 215). شناسایی مفهومی چون والدین اجتماعی که دامنه گسترده‌ای از قیمومیت، فرزندخواندگی، خویشاوندان و ... را شامل می‌شود، تدابیری در قبال وجود فرزندان ناشی است که در نتیجه روابط نامشروع، بی‌سرپرست مانده‌اند (Herring, 2009: 340-357). همچنین قانون فوق‌الذکر مواردی را به قوانین دیگر اضافه نموده است، از جمله اینکه بر اساس قانون کودکان مصوب ۱۹۸۹ و قانون فرزندخواندگی و کودکان ۲۰۰۲ هر شریک جنسی می‌تواند مسئولیت‌ها و تکالیف والدینی را به عهده بگیرد و تعریف «کودک در خانواده» در خانواده‌های ناشی از همزیستی مشترک همچون خانواده‌های ناشی از ازدواج است (Sendall, 2011: 85).

یادآور می‌شویم سیستم مورد اتخاذ کشورها در نحوه اعطای تابعیت به اشخاص، بر حق تابعیت کودکان مؤثر است. در کشورهای تابع کامن‌لا که انگلیس در این دسته می‌گنجد، سیستم خاک و اقامتگاه برای اعطای تابعیت مورد پذیرش قرار گرفته و با اصل خون تعدیل می‌شود (هاشمی، جلالیان، ۱۳۹۴: ۴). در حالی که در نظام حقوقی ایران با ملاک قرار دادن سیستم خون و استثناء بودن معیار خاک، تنها کسانی تبعه ایران به شمار می‌آیند که از پدر ایرانی متولد شده باشند؛ لذا

1- Civil Partnership Act (2004).

فرزندان زن ایرانی که به واسطه ازدواج با مرد خارجی تابعیت ایرانی خود را از دست می‌دهند، از داشتن شناسنامه ایرانی محروم شده و تبعه کشور متبوع پدر محسوب می‌شوند. مشکل در جایی بروز و ظهور پیدا می‌کند که پدر برای اخذ شناسنامه خارجی فرزند از طریق دولت متبوع خود اقدام ننماید و یا خانواده را رها کرده باشد؛ این کودکان هیچ‌گونه شناسنامه و مدارک هویتی نخواهند داشت. برای مثال ازدواج غیرمجاز بسیاری از زنان ایرانی به صورت شرعی و نه قانونی، با اتباع افغانی و عدم پیگیری پدر در اخذ شناسنامه افغانی، باعث شده که فرزندان آنان در ایران فاقد مدارک هویتی باشند (توسلی نائینی، ۱۳۹۰: ۴۵). اخیراً دو اقدام مؤثر از سوی قانون‌گذار ایرانی در این خصوص صورت گرفته است. اقدام اول تصویب لایحه قانون تعیین تکلیف تابعیت فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی در سال ۱۳۹۸ است که طی آن با حصول شرایطی کودکان حاصل از پدران غیر ایرانی، امکان کسب تابعیت مادر خود را پیدا کردند. اقدام دوم مربوط به قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۳۹۹ می‌باشد که در بند «ر» ماده ۳، بی‌تابعتی طفل یا نوجوانان را از جمله موارد ضرورت مداخله و حمایت قانونی به شمار آورده است.

۲-۱-۴. محرومیت کودک از حق آموزش و پرورش

آموزش و پرورش به‌عنوان حق بنیادین یک کودک از خانواده شروع شده و مطابق اصول کلی قوانین داخلی و بین‌المللی در اغلب کشورها، دولت موظف به فراهم آوردن امکانات آموزشی در جهت رشد و پرورش کودکان به‌عنوان آینده‌سازان جامعه می‌باشد. به دلیل فراهم بودن امکانات نسبی آموزشی و پرورشی در اکثر جوامع، کودکانی که معمولاً به دلیل شرایط نامناسب خانوادگی از تحصیل محروم می‌مانند، یکی از مهم‌ترین حقوق خود که چه‌بسا حقوق دیگر از جمله حق اشتغال را تحت‌الشعاع قرار دهد، از دست می‌دهند. این موضوع را می‌توان در ردیف ایراد خسارات روانی و معنوی به کودک مورد تجزیه تحلیل قرار داد. چراکه کودک با از دست دادن شرایط تحصیل اغلب شرایط شغلی و اجتماعی تحمیل‌شده‌ای را بدون تناسب با توانایی‌های واقعی‌اش، در سطوح پایین جامعه تجربه می‌کند که در صورت داشتن تحصیل مناسب چه‌بسا هیچ‌گاه در این جایگاه قرار نمی‌گرفت و بسیاری از استعدادها و توانایی‌هایش تلف نمی‌شد.

اصل هفتم اعلامیه جهانی حقوق بشر در شرح حق آموزش و پرورش کودک چنین بیان می‌دارد: «کودک باید از آموزش رایگان و اجباری، حداقل در مدارج ابتدائی بهره‌مند گردد. کودک باید از آموزشی بهره‌مند شود که در جهت پیشبرد و ازدیاد فرهنگ عمومی او بوده و چنان سازنده باشد که در شرایط مساوی بتواند استعداد، قضاوت فردی، درک مسئولیت اخلاقی و اجتماعی خود را پرورش داده و فردی مفید برای جامعه شود. در امر آموزش و رهبری کودک مصالح کودک باید راهنمای مسئولین امر باشد. چنین مسئولیتی در درجه اول به عهده والدین می‌باشد. کودک باید از امکانات کامل برای بازی و تفریح با همان اهداف که در مورد آموزش او آمد برخوردار گردد، جامعه و مقامات اجتماعی باید کوشش نمایند تا امکان استفاده از این حقوق را فراهم سازند».

پیشینه آموزش و پرورش رایگان و همگانی در کشور انگلیس به اواخر قرن نوزدهم میلادی برمی‌گردد. امکان تحصیل که تا پیش از انقلاب صنعتی برای افراد متمکن جامعه و با شمایل تشکیلات مذهبی ظهور و بروز داشت، از قرن نوزدهم از زیر نفوذ کلیسا خارج شد و دولت و مقامات منطقه‌ای عهده‌دار فراهم آوردن موجبات و زیرسازهای آن شدند. طبق قانون آموزش و پرورش ۱۹۹۴، انجمن‌های محلی مسئول قانونی اداره امور تعلیم و تربیت منطقه خود هستند. در حال حاضر ۱۰۵ انجمن محلی در سراسر انگلستان و ولز وجود دارد. اعضای انجمن برحسب پیشینه و علاقه از طرف مردم برگزیده می‌شوند (Holt, 1997: 16). اصل ۳۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز وظیفه دولت در جهت فراهم کردن شرایط آموزشی را بدین شرح عنوان می‌دارد: «دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفایی کشور به‌طور رایگان گسترش دهد». در قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۳۹۹ نیز این مهم مورد توجه قرار گرفته است. برای نمونه بر اساس بند «ت» ماده ۶، وزارت کشور مکلف است از طریق سازمان ثبت‌احوال کشور با همکاری سایر نهادهای مربوط و با در نظر گرفتن اقامتگاه اشخاص و تغییرات آن هرساله حداقل سه ماه پیش از آغاز سال تحصیلی جدید، اسامی و نشانی اطفال و نوجوانان ایرانی و غیر ایرانی را که به سن قانونی تحصیل رسیده‌اند، به تفکیک مناطق به آموزش و پرورش اعلام کند. همچنین مطابق بند «ج» این ماده، از جمله

وظایف وزارت آموزش و پرورش اعلام موارد عدم ثبت‌نام و موارد مشکوک به ترک تحصیل اطفال و نوجوانان تا پایان دوره متوسطه به سازمان بهزیستی کشور و یا دفتر حمایت از اطفال و نوجوانان قوه قضائیه حسب مورد جهت انجام اقدامات لازم است. این وزارت همچنین موظف به انجام اقدامات لازم جهت ثبت‌نام و پوشش تحصیلی کامل اطفال و نوجوانان موضوع این قانون تا پایان دوره متوسطه است.

بنابراین ملاحظه می‌گردد که برآورده کردن نیازهای آموزشی در دو کشور ایران و انگلیس تحت سلطه قوانین بر عهده دولت‌ها قرار داده شده است؛ اما نباید از نظر دور داشت که اگرچه آماده کردن بستر تحصیل توسط دولت‌ها انجام می‌شود اما نقش اصلی هدایت کودکان به سمت این بستر آماده بر عهده والدین قرار دارد؛ بنابراین اگر والدین از اهمیت تحصیل کودک چشم‌پوشی کنند و این زیان بزرگ را با نفرستادن به مدرسه به او وارد کنند، مسئول اصلی و زیان زننده به حقوق کودک محسوب می‌شوند. در حقیقت این امر را می‌توان مصداقی از عبارت «هر حق دیگری که به موجب قانون برای افراد ایجاد گردیده» در ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی دانست که در صورت ورود لطمه به آن قانون‌گذار خسارت ناشی از آن را قابل جبران می‌داند. یادآور می‌شویم قانون تأمین وسایل و امکانات تحصیل اطفال و نوجوانان ایرانی مصوب ۱۳۵۳ ضمن ارجاع به قانون آموزش و پرورش عمومی و اجباری مصوب ۱۳۲۲، مسئولیت اصلی ثبت‌نام کودکان زیر ۱۸ سال در مدارس را متوجه والدین و سرپرستان قانونی آن‌ها نموده و با قرار دادن ضمانت اجرا، در صورتی که والدین از انجام این وظیفه خودداری کنند، وزارت آموزش و پرورش را موظف به اقدام نسبت به ثبت‌نام کودک واجد شرایط تحصیل معرفی می‌نماید.

مطابق اراده جدید قانون‌گذار در ماده ۷ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۳۹۹: «هر یک از والدین، اولیاء یا سرپرستان قانونی طفل و نوجوان و تمام اشخاصی که مسئولیت نگهداری، مراقبت و تربیت طفل را بر عهده دارند، چنانچه برخلاف مقررات قانون تأمین وسایل و امکانات تحصیل اطفال و نوجوانان ایرانی مصوب ۱۳۵۳/۴/۳۰ از ثبت‌نام و فراهم کردن موجبات تحصیل طفل و نوجوان واجد شرایط تحصیل تا پایان دوره متوسطه امتناع کنند یا به هر نحوی از تحصیل او جلوگیری کنند، به انجام تکلیف یادشده و جزای نقدی درجه هفت قانون مجازات

اسلامی محکوم می‌شوند. تبصره- هرگاه محکوم‌علیه پس از ابلاغ حکم قطعی از انجام تکلیف مقرر در مهلت تعیین‌شده از طرف دادگاه خودداری کند یا پس از اجرای حکم، دوباره طفل و نوجوان را از تحصیل باز دارد، به جزای نقدی درجه شش قانون مجازات اسلامی محکوم می‌شود». افزون بر آن؛ مطابق ماده ۸: «هر کس با تهدید، ترغیب یا تشویق موجب فرار طفل یا نوجوان از خانه یا مدرسه و یا ترک تحصیل وی شود یا اطفال یا نوجوانان را بدین منظور فریب دهد و یا موجبات آن را تسهیل یا فراهم کند، در صورت فرار یا ترک تحصیل، حسب مورد به یک یا چند مورد از مجازات‌های درجه شش قانون مجازات اسلامی محکوم می‌شود و در صورت عدم تحقق فرار یا ترک تحصیل، برای بار اول با اخطار پلیس ویژه اطفال و نوجوانان مواجه و در صورت تکرار به مجازات فوق محکوم می‌شود».

۲-۱-۵. ازدواج کودک

با وجود تغییرات گسترده در زمینه‌های مختلف فکری، فرهنگی، اجتماعی؛ شاهد وقوع ازدواج‌های اجباری در سنین پایین هستیم که به دلایل مختلف از جمله فقر خانواده، عرف و فرهنگ‌های اقلیمی، سنت خانوادگی، ناشی از نذر یا درازای خون‌بها که دو مورد اخیر اغلب در مناطقی از ایران که به سنت‌های قدیمی خود پایبند بوده و از پذیرش عقاید روشن‌فکرانه در حق انتخاب همسر خودداری می‌کنند، رخ می‌دهد. مسئله ازدواج اجباری و زودهنگام که امروزه از آن به‌عنوان کودک همسری یاد می‌شود از پیامدهای ناگوار اختیارات اعطا شده توسط قوانین به ولی طفل است که در راستای حفظ حقوق کودکان، فارغ از مباحث حقوقی، از شرایط اجتماعی و فرهنگی جوامع تا سنت خانوادگی در پیدایش این پدیده مؤثر بوده و بی‌شک در تعیین اختیارات والدین برای تزویج فرزندان باید مورد بررسی قرار گیرد. در اصل نهم اعلامیه جهانی حقوق کودک که ایران در سال ۱۳۷۲ به آن پیوسته است چنین آمده: «کودک باید در برابر هرگونه غفلت، ظلم، شقاوت و استثمار حمایت شود. کودک نباید به هر شکلی وسیله مبادله قرار گیرد. کودک نباید قبل از رسیدن به حداقل سن مناسب به استخدام درآید و نباید به‌هیچ‌وجه امکان و یا اجازه استخدام کودک در کارهایی داده شود که به سلامت یا آموزش وی

لطمه زده و یا باعث اختلال رشد بدنی، فکری و یا اخلاقی وی گردد». اگرچه تزویج کودکان نابالغ در این اصل مورد اشاره قرار نگرفته؛ اما روح کلی این اعلامیه از مبارزه شدید با این گونه برخوردها با کودکان حکایت دارد؛ زیرا آنچه از ازدواج اجباری یک نابالغ حاصل می‌شود چیزی جز اختلال رشد بدنی، فکری، روانی و یا اخلاقی مورد اشاره در مقرره فوق نیست.

در ایران مطابق ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی حداقل سن قانونی ازدواج برای دختران و پسران به ترتیب ۱۳ و ۱۵ سال قمری می‌باشد و در حقوق انگلستان این حداقل را ۱۶ سالگی معین نموده‌اند. با لحاظ واقعیت‌های اجتماعی می‌توان گفت ما با کمبود قوانین حمایت از کودکان در برابر ازدواج در سنین پایین روبه‌رو هستیم. پذیرش این موضوع که کودک زیر ۱۸ سال که حق شرکت در انتخابات ندارد چگونه توانایی ایفای نقش همسری خواهد داشت، کمی دشوار به نظر می‌رسد. اگرچه نوک پیکان این آسیب بیشتر به سمت دختران است؛ اما پسران نیز با ازدواج در سن پایین، قربانی سنت و قانونی هستند که از ازدواج زودرس حمایت می‌کند و این حمایت قانونی، خود چالش‌های عظیمی از جمله به خطر افتادن سلامت جسم و روان، منع از تحصیل، زود اشتغالی و خشونت خانگی را به دنبال خواهد داشت. خسارت‌هایی که ازدواج اجباری در سنین پایین بر جای می‌گذارد بسیار حائز اهمیت است. این موضوع در شرایطی که دختران کم سن و سال به ازدواج مردانی با تفاوت سنی فاحشی درمی‌آیند، به نحو شاخص‌تری آسیب‌زا خواهد بود. مهم‌ترین پیامدهای این قبیل ازدواج‌ها علاوه بر محرومیت دختر و پسر از تحصیل، همسر آزاری، طلاق، اعتیاد و سایر معضلات اجتماعی؛ این است که دختران در حالی باید به خانه‌داری، همسرداری و بچه‌داری بپردازند که هنوز قابلیت‌های روانی و اجتماعی لازم برای بر عهده گرفتن این مسئولیت‌ها را ندارند. همچنین این امر موجب ورود پسران به‌عنوان نان‌آور خانه به بازار کار غیر تخصصی با دستمزد پایین می‌گردد. پیامدهای بیان شده به‌عنوان بخشی از آسیب‌های ناشی از ازدواج زود هنگام و اجباری به شمار می‌آید و تنها به این موارد محدود نمی‌شود. علاوه بر این اختلالات جسمانی حاصل از ازدواج زود هنگام برای دختر و پسر که به میزان لازم به بلوغ جنسی نرسیده، علاوه بر افزایش آمار مرگ‌ومیر مادران در دوران بارداری یا هنگام

زایمان و یا تولد نوزادان ناقص و همچنین افزایش آمار سقط جنین نارس بر بیماری‌های مقاربتی زن و مرد تأثیر به‌سزایی دارد. ذکر این نکته خالی از فایده نیست که آمار طلاق در ازدواج‌هایی که در سنین پایین و بدون داشتن توانایی درک و بلوغ فکری برای مشکلات زندگی زناشویی اتفاق می‌افتد بسیار نگران‌کننده می‌باشد. درصد زیادی از افرادی که در سنین پایین ازدواج می‌کنند پس از مدتی دچار پشیمانی شده و با افزایش سن معیارهای انتخاب همسر در آن‌ها با تغییر مواجه می‌شود؛ بنابراین به نظر می‌رسد بهترین سن برای ازدواج و محول کردن مسئولیت‌های سنگین یک زندگی مشترک برای دختر و پسر، سنی است که طرفین علاوه بر بلوغ جنسی لازم به بلوغ فکری و هیجانی کافی نیز رسیده باشند تا از این طریق به نحو مؤثری از آسیب‌های حاصل از ازدواج‌های اجباری و زودهنگام کاسته شود.

۲-۱-۶. به کار گماردن کودک

کار کودک ابتدا واژه‌ای بود که در معنای استخدام کودکان در کارخانه‌ها به کار می‌رفت اما این واژه اکنون به‌طور کلی به کلیه فعالیت‌های کودک اطلاق می‌شود که: الف- به لحاظ روانی، جسمی و اجتماعی یا اخلاقی، خطرناک و آسیب‌رسان باشد. ب- مزاحم تحصیل کودک باشد مثلاً باعث محروم ساختن وی از رفتن به مدرسه یا مجبور کردن وی به ترک تحصیل یا ملتزم کردن او به گذراندن مدرسه ضمن کار طولانی و سنگین بشود (جنگجوی، ۱۳۹۴: ۷۱-۷۲). دوران کودکی به دلایل حساسیت‌های ویژه در زمینه توانایی جسمانی و ذهنی مرحله مناسبی برای ورود به بازار کار نیست؛ اما واقعیت امر این است که به علل مختلف؛ اعم از فقر، طلاق، اعتیاد یا بی‌سوادی والدین، فقدان امکانات شغلی و دلایلی از این قبیل، امروزه با رواج پدیده کودکان کار مواجهیم که علاوه بر اینکه کودکان را در معرض خطرات جانی بسیاری مانند ابتلا به بیماری‌های مختلف از جمله HIV، سوءاستفاده‌های جنسی، پیوستن به باندهای مواد مخدر قرار می‌دهد، روح و روان کودک، امکان تحصیل و همچنین آینده او تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. جهت پیشبرد سیاست جلوگیری از بکارگیری کودکان کار، سازمان بین‌المللی کار در سال ۱۹۷۳

به تصویب کنوانسیون حداقل سن کار اهتمام ورزید. مطابق این کنوانسیون که کشور انگلستان در سال ۲۰۰۰ به آن پیوست، کشورها آزادند که حداقل سن استخدام را ۱۵ سال مشخص کنند و نیز ممکن است به طور موقت ۱۴ سال را برای یک دوره ویژه زمانی اعلام کنند. قانون می‌تواند استخدام کودکان ۱۳ تا ۱۵ ساله را برای کارهای سبک (که برای سلامتی آنها مضر نباشد و با مدرسه رفتن آنها در تضاد نباشد). مشخص کند.^۱ مطابق ماده ۷۹ قانون کار ایران، حداقل سن برای اشتغال ۱۵ سال است؛ که البته با استثناء کردن کارگاه‌های خانوادگی در این قانون و چالش‌های تحمیل ورود به بازار کار توسط والدین که در اغلب موارد دلایل گسترش پدیده کودکان کار به شمار می‌آیند، از اثرات مخرب کار کودکان کاسته است. اهمیت حمایت از کودکان کار، سازمان‌های بین‌المللی حامی حقوق بشر را برای مداخله از طریق وضع قواعد و مقررات واداشته است. از جمله اقدامات این سازمان‌ها در جهت وضع مقررات را می‌توان در تصویب اعلامیه حقوق کودک در سال ۱۹۵۹، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصوب ۱۹۶۶ و کنوانسیون حقوق کودک به سال ۱۹۸۹ توسط سازمان ملل متحد نام برد. جهت‌گیری مشترک این مقررات به‌سوی منع استثمار کودکان و تعهد دولت‌ها به‌منظور به انجام رساندن اقدامات قانونی، اجرایی، اجتماعی و آموزشی برای تعیین معیارهایی در جهت حمایت از کودکان و ضمانت اجرای مؤثر برای تضمین مقررات ویژه کار کودکان می‌باشد. مقاله نامه شماره ۱۸۲ کنفرانس عمومی سازمان بین‌المللی کار که ایران نیز به آن پیوسته است، برای نخستین بار بدترین اشکال کار کودک را تعیین و تعریف کرد (جنگجوی، ۱۳۹۴: ۷۴). مطابق ماده ۳ کنوانسیون بدترین اشکال کار کودک، به‌کارگیری افراد زیر ۱۸ سال در چهار گروه از کارهای زیر به‌عنوان بدترین اشکال کار ممنوع شده و دولت‌های پذیرنده این کنوانسیون طبق ماده ۱ مکلف به محو آن شده‌اند: ۱- بردگی و شیوه‌های مشابه بردگی نظیر رعیتی، قاچاق و فروش کودک، بندگی به علت دین و کار اجباری؛ ۲- روسپی‌گری، زشت‌نگاری و اجراهای زشت‌نگارانه؛ ۳- کارهای غیرقانونی مانند تولید و قاچاق مواد مخدر و ۴- کارهای خطرناک. در این راستا دولت‌های عضو مقاله نامه به جرم

انگاری بدترین اشکال کار کودکان در قوانین خاص داخلی پرداخته‌اند. برای مثال مطابق تبصره ۲ قانون تصویب الحاق دولت جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون منع بدترین اشکال کار کودک، ارجاع موارد مقرر در کنوانسیون مذکور و همچنین مواردی که مصداق کارهای خطرناک است و توسط وزارتخانه‌های کار و بهداشت و صنایع مشخص شده است مشمول مجازات مقرر در ماده ۱۷۲ قانون کار می‌باشد و وزارت کار موظف است پس از اثبات جرم در محاکم صالح، متخلف یا متخلفان را به تناسب موضوع مورد تخلف، به وزارتخانه‌های صنایع و معادن، جهاد کشاورزی، بهداشت و درمان و آموزش پزشکی و مجمع امور صنفی و سایر مراجع صدور پروانه بهره‌برداری و کسب معرفی نماید و مراجع یاد شده موظف به لغو پروانه متخلف یا متخلفان با رعایت مراتب زیر می‌باشد: ۱- برای بار اول به مدت ۳ ماه؛ ۲- برای بار دوم به مدت ۶ ماه و ۳- در صورت تکرار به مدت ۳ سال. شایان ذکر است با توجه به ماده ۱۵ قانون حمایت از اطفال و نوجوان مصوب ۱۳۹۹، هر شخصی که برخلاف مقررات قانون کار؛ مرتکب بهره‌کشی اقتصادی از اطفال و نوجوانان کمتر از هجده سال تمام شمسی گردد، علاوه بر مجازات‌های مذکور در قانون کار به مجازات حبس درجه شش قانون مجازات اسلامی نیز محکوم می‌شود. بند «ث» ماده ۶ این قانون نیز وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی را مکلف نموده است بر اماکن کار جهت پیشگیری و مقابله با آزار یا بهره‌کشی اقتصادی از اطفال یا نوجوانان نظارت مؤثر داشته باشد. در ماده ۱۱ قانون مزبور نیز ضمن اعلام ممنوعیت هرگونه معامله راجع به طفل یا نوجوان برای مرتکب مجازات پیش‌بینی شده است.

درنهایت بسیاری از بدترین اشکال کار کودک در قوانین خاص جرم انگاری شده است. در این خصوص می‌توان به ماده ۷۱۳ قانون مجازات در به کارگیری کودکان به تکیه و ماده ۱۶ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان ۱۳۹۹ در فروش مواد دخانی به‌واسطه اطفال و نوجوانان اشاره کرد.

۲-۲. خسارت معنوی در نتیجه آسیب بدنی به کودک

این امکان وجود دارد که در نتیجه ورود آسیب بدنی به کودک، نامبرده متحمل خسارت معنوی و روانی نیز گردد که در ادامه به این مهم می‌پردازیم.

۲-۱-۲. تنبیه جسمانی

اشکال گوناگون تنبیه کودکان به‌عنوان پدیده‌ای ملموس از دیرباز در تمامی جوامع و فرهنگ‌های مختلف وجود داشته و برخی در تلاش برای ممنوعیت آن، در نظام بین‌المللی حقوق بشر تنبیه را به‌عنوان نقض حقوق کودک محکوم می‌کنند. در قوانین کشور ایران تأدیب و تنبیه بدنی در حدود متعارف جایز شمرده شده و قانون‌گذار در ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی در این خصوص مقرر کرده است که ابویین حق تنبیه طفل خود را دارند؛ ولی به این استناد نمی‌توانند طفل خود را خارج از حدود تأدیب تنبیه کنند. نظر به این ماده و همچنین بند «ت» ماده ۱۵۸ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، قانون‌گذار به‌صراحت اختیار تنبیه کودک را به والدین داده است. با وجود این بر اساس بند «ز» ماده ۳ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب سال ۱۳۹۹، سوء رفتار نسبت به اطفال و نوجوانان که به معنای هرگونه فعل یا ترک فعل عمدی که سلامت جسمی، روانی، اخلاقی یا اجتماعی طفل و نوجوان را در معرض خطر و آسیب قرار دهد؛ از قبیل ضرب و جرح، محبوس کردن، سوءاستفاده جنسی، توهین یا تهدید نسبت به طفل یا نوجوان در صورتی که جنبه تأدیبی نداشته باشد یا قرار دادن او در شرایط سخت و غیرمتعارف و یا خودداری از کمک به وی؛ موجب تحقق وضعیت مخاطره‌آمیز است و لذا سبب ضرورت یافتن مداخله و حمایت قانونی از طفل و نوجوان می‌گردد.^۱ با این حال مسئله‌ای که مبهم باقی می‌ماند، حدود تأدیب است که تصریح قانونی در این زمینه دیده نمی‌شود. در حقوق انگلستان همچون حقوق ایران، اگرچه تنبیه متعارف کودک یک دفاع حقوقی در دعوی مسئولیت محسوب می‌شود و والدین را از مسئولیت مبری می‌سازد؛ اما قانون کودکان مصوب سال ۲۰۰۴ از تنبیهی که منجر به آسیب بدنی جدی شود، به‌عنوان دفاع قانونی جلوگیری می‌کند. برای ارزیابی اینکه چه تنبیهی نامعقول به‌شمار می‌آید، منطقی بودن طبیعت و سیاق رفتار والدین، مدت‌زمان تنبیه، نتایج جسمی و روانی آن بر کودک،

۱- ماده ۹ این قانون و تبصره آن حسب مورد در خصوص مواردی که در اثر بی‌توجهی و سهل‌انگاری اشخاصی غیر از والدین یا والدین به اطفال و نوجوانان آسیب وارد آید، علاوه بر پرداخت دیه، مجازات‌هایی پیش‌بینی نموده است. همچنین با توجه به موادی نظیر ماده ۳۳، با حصول شرایطی، امکان توسل به تدابیر احتیاطی نظیر دور کردن طفل یا نوجوان از محل خطر توسط مقامات پیش‌بینی شده در قانون وجود دارد.

مشخصات شخصی و سنی کودک و دلیل والدین برای تنبیه به عنوان ملاک در نظر گرفته می‌شود. لازم به ذکر است که امکان توسل به دفاع تنبیه متعارف از سوی پرستار بچه و معلمین مدارس وجود ندارد (Martin, 2006: 69).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود در هر دو نظام حقوقی ایران و انگلیس با مجاز بودن تنبیه معقول توسط والدین، امکان تنبیه وجود داشته و تنها در صورت خروج از این حدود متعارف که قوانین هیچ‌یک از دو نظام حقوقی مذکور سعی بر بیان گسترده آن ننموده‌اند، مسئولیت والدین و سرپرستان را به دنبال خواهد داشت. در نتیجه صحبت از عدم معقولیت و متعارف بودن در تنبیه که به عنوان عوامل محدودکننده تنبیه بیان شده‌اند، به علت وجود فرهنگ‌های مختلف قابلیت برداشت‌ها و تفاسیر متفاوتی دارد که نیازمند واکاوی عوامل گوناگون محیطی و رفتارهای خاص آن می‌باشد؛ اما آنچه برخی از مفسران حقوق ایران از عبارت «در حد متعارف و حدود شرعی تأدیب و محافظت» در ماده ۱۵۸ برداشت می‌کنند، الهام از آیات و روایات همچون حدیث پیامبر اکرم (ص) می‌باشد که می‌فرمایند: «الْوَلَدُ سَبْعٌ سِنِينَ وَ عَبْدٌ سَبْعٌ سِنِينَ وَ وَزِيرٌ سَبْعٌ سِنِينَ. فَإِنْ رَضِيَتْ خَلَاتِقُهُ لِاحِدَى وَ عَشْرِينَ وَ إِلَّا فَاضْرِبْ عَلَى جَنْبِهِ فَقَدْ أَعْدَرْتَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى» (طبرسی، ۱۳۷۰: ۲۲۲). در این روایت، مراحل تربیتی فرزندان به سه دوره هفت‌ساله تقسیم می‌شود. اولین دوره زیر ۷ سال است که فرزند مولی است و دستور می‌دهد و مورد تنبیه قرار نمی‌گیرد. دوره دوم ۷ تا ۱۴ سالگی است که فرزند بنده و مطیع ابوی است و تنبیه او مجاز است و از ۱۴ تا ۲۱ سالگی به وزیر تعبیر می‌شود. لذا والدین در صورتی می‌توانند فرزند خود را برای امور تربیتی تنبیه کنند که وی ۷ سال اولیه حیات خود را سپری کرده باشد. با توجه به مواد مذکور و کلام پیامبر در تنبیه کودکان بالای ۷ سال به‌طور کلی تنبیه برای غیر از تربیت و تأدیب طفل که منجر به سرخی، سیاهی و کبودی شود، صحیح نیست و به آن دیه تعلق می‌گیرد.

بنابراین ملاحظه می‌گردد که هم در حقوق ایران و هم در حقوق انگلیس والدین در حدود تأدیب، حق تنبیه جسمانی کودک را خواهند داشت. رسالت حقوق، حمایت از افراد علی‌الخصوص کودکانی است که آینده‌سازان هر جامعه‌ای محسوب می‌شوند و دوران کودکی از مهم‌ترین مراحل زندگی‌شان به حساب می‌آید.

اگرچه قوانین و مقررات با رعایت شرایط تناسب تنبیه با تأدیب کودکان، تنبیه جسمانی را برای والدین و سرپرستان مجاز می‌داند؛ اما جایز بودن تنبیه نباید به درجه‌ای برسد که جسم و جان کودک را به خطر اندازد و به‌جای تربیت کودک، خسارات متعدد بر جسم وی باقی گذارد که بی‌شک بر خدشه‌دار کردن روح او بی‌تأثیر نخواهد بود. والدینی که بدون در نظر گرفتن حق کودک به علت حس مالکیتی که بر فرزند خود دارند، اقدام به تنبیه می‌کنند از یاد می‌برند که عواقب خسارت بر جسم کودک، بر روان او نقش می‌بندد و در آینده از او فردی بدون اعتماد به نفس و افسرده، فراری از خانه و مدرسه می‌سازد که به علت کمبود محبت در پی هر ابراز محبت تصنعی سست می‌شود و به دام‌های مختلف می‌افتد و در سنین کم به بزهکاری و رفتارهای ضداجتماعی روی می‌آورد. مطالعات نشان می‌دهد که حتی در صورت در امان ماندن این کودکان از جرائم و نابهنجاری اجتماعی، اغلب در آینده تبدیل به اشخاصی پرخاشگر می‌شوند که از لحاظ روانی توانایی تشکیل و اداره خانواده را ندارند.

۲-۲-۲. سوء استفاده جنسی

آنچه در سوء استفاده جنسی کودکان همیشه مورد توجه پژوهش‌های علمی قرار گرفته، اغلب نگاهی روان‌شناسانه و اجتماعی به این مسئله می‌باشد که این خود موجب غفلت یا توجه کمتر به تأثیرات جسمانی علاوه بر خسارات روانی و معنوی است که از این راه به کودک وارد می‌شود. از جمله مشکلات جسمانی حاصل از سوء استفاده‌های جنسی که در هر دو گروه پسران و دختران مشترک است عبارت است از: بیماری‌های مقاربتی (از جمله HIV، STD، زگیل تناسلی، سفلیس، سوزاک، کلامیدیا)، عفونت‌های باکتریایی در دستگاه ادراری و کلیه‌ها و اختلالات آلت تناسلی در پسران، عفونت دهانه رحم و دستگاه تناسلی در زنان و کیست‌های تخمدان و اختلال در عادت ماهانه و باروری؛ که اغلب این عوارض به‌صورت مزمن به بزرگسالی انتقال پیدا کرده و به علت پنهان کردن کودک یا خانواده او در مراحل اولیه درمان نمی‌شوند و خانواده از گزارش این تعرضات به علت حفظ آبروی خود امتناع می‌کنند. نظر به آسیب‌پذیری کودکان در سوء استفاده جنسی چه از لحاظ

جسمانی و چه از لحاظ روانی و معنوی، وجود قواعد خاص در این خصوص ضرورتی انکار نشدنی است.

افزون بر مجازات‌های پیش‌بینی شده در قانون مجازات اسلامی در ارتباط با جرائم جنسی نظیر مواد ۲۲۴ و ۲۲۸ این قانون، در قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۳۹۹، قانون‌گذار در مواد مختلفی نظیر بند «ث» ماده ۹ و ماده ۱۰ به این مهم توجه نموده است. برای نمونه در ماده ۱۰ برای اشخاصی که نسبت به طفل یا نوجوان مرتکب آزار یا سوءاستفاده جنسی شوند، در صورتی که مشمول مجازات حد نباشد با در نظر گرفتن شرایطی مانند وضعیت بزه دیده، شرایط مرتکب و آثار جرم، حسب مورد مجازاتی پیش‌بینی شده است. در حقوق انگلستان مطابق مواد ۱۰ و ۱۱ قانون جرائم جنسی^۱ مصوب ۱۹۹۵، آزارهای جنسی کودکان در خانواده به‌عنوان رابطه جنسی با محارم جرم انگاری شده است. همچنین طی مواد ۵ و ۶ این قانون، هرگونه رابطه جنسی با کودک زیر ۱۶ سال، صرف‌نظر از رضایت یا عدم رضایت وی جرم بوده و چنانچه دختر ۱۳ سال یا بیشتر داشته باشد، مجازات مرتکب حداکثر ۲ سال حبس است و در صورتی که دختر کمتر از ۱۳ سال باشد، حداکثر مجازات حبس ابد است.

۲-۲-۳. آسیب روانی پسا حادثه

اشخاص درگیر تنبیه بدنی و سوءاستفاده جنسی در دوران کودکی، علاوه بر آثار جسمانی حاصل در نتیجه رفتارهای فوق، معمولاً با اختلالات روانی پسا حادثه روبه‌رو می‌شوند که نشان‌دهنده آسیب به روح و روان کودک است و چه بسا کودکانی که مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند از آسیب‌های روانی به نسبت شدیدتری در مقایسه با آسیب‌های مادی رنج ببرند. اختلال استرس پس از وقوع حادثه یکی از شدیدترین و مخرب‌ترین اختلالات اضطرابی کودکان می‌باشد که ممکن است عوارض نامطلوب آن به آسانی قابل زدودن نباشد. این اختلال یک اختلال ناتوان‌کننده است که به دنبال یک حادثه استرس‌زا به وقوع می‌پیوندد. سلب اعتماد کودک از تمام بزرگ‌ترهای قابل اعتماد، پسرفت عملکرد تحصیلی و اجتماعی، ازدواج‌های ناموفق و منجر به طلاق و بروز اختلالات روان تنی در زندگی

1- Sexual offence Act 1956.

آتیه کودک تنها بخشی از پیامدهای این اختلال است. کودکانی که در معرض رویدادهای آسیب‌زا قرار می‌گیرند اغلب با رفتارهای آشفتته و حاکی از بی‌قراری، واکنش نشان می‌دهند و مدام تلاش می‌کنند از یادآوری حادثه خودداری کنند (کميجانی، ۱۳۸۷: ۴۷).

با توجه به پیامدهای روانی حاصل از حوادثی همچون سوءاستفاده جنسی، پذیرش جبران خسارت منصفانه و منطقی است. کودکی که بر اثر اعمال زور مورد تجاوز قرار گرفته شده باشد و علاوه بر زیان‌های جسمانی به دلیل رنج از اختلالات روانی درگیر زیان‌های روانی شود، با رعایت شرایط قانونی امکان مطالبه خسارات خود را خواهد داشت. در حقوق انگلیس پرونده *Wainwright v Home Office* (2003) در این رابطه قابل توجه است. در این پرونده کودکی که همراه با مادرش برای ملاقات برادر خوانده‌اش به زندان رفته بود هنگام تفتیش بدنی مورد تجاوز قرار می‌گیرد و بر اساس تشخیص روان‌پزشک مشخص می‌گردد که وی دچار مشکلات روانی بعد از حادثه شده است. باین حال دادگاه تجدیدنظر از پذیرش دعوای مطالبه خسارت روانی حاصل از تجاوز جنسی واقع شده سر باز زده و تنها به تعیین غرامت ۳۷۵۰ پوندی برای سوءاستفاده جنسی اکتفا می‌کند. قاضی هافمن^۱ در خصوص عدم جبران خسارت روانی حاصل از تجاوز جنسی بیان می‌دارد که هیچ مسئولیت مدنی در ارتباط با موضوع حاضر وجود ندارد و این به دلیل عدم قطعیت و نامشخص بودن درجه زیان روانی مطالبه شده می‌باشد.^۲

1- Lord Hoffmann.

2- Action on the case for Wilful injury, House Of Lords: p 32.

برآمد

حقوق کودکان طیف وسیعی نظیر حق آموزش و پرورش، حق هویت، حق مراقبت‌های بهداشتی جسمانی و روانی را شامل می‌شود. تجاوز و تخلف از این حقوق، آثار مستقیم و غیرمستقیمی را بر حیات روانی و معنوی کودک باقی می‌گذارد؛ بنابراین می‌توان اظهار داشت شناسایی مصداقی و تمرکز بر ارائه روش‌های قانونی و روانشناسی-اجتماعی کارآمد در جهت حفظ حقوق معنوی کودکان می‌تواند در ردیف اول اولویتهای قانون‌گذاری قرار گیرد و از این طریق مشکلات نظام‌های حقوقی در حوزه آسیب‌های مزبور وارده بر کودکان را به حداقل برساند.

مقاله حاضر با هدف بررسی موردی و مصداقی برخی از آسیب‌های معنوی وارد به کودکان، سعی در شناسایی بیشتر آن نمود تا قانون‌گذار را به وضع قواعد مناسب در خصوص جبران این خسارات رهنمون سازد. درواقع تمرکز اصلی در نوشتار حاضر بر مصادیق موضوعی این خسارات در دو نظام حقوقی ایران و انگلیس استوار گشت تا با هدف بررسی سازوکارها و پاسخ‌های قانونی، به تبیین چگونگی جبران آن بپردازد.

بررسی موردی حاضر نشان داد که در حقوق انگلیس و ایران مبحث مستقلی به موضوع این نوشتار اختصاص نیافته و حتی برخی از آسیب‌های روانی وارد به آن‌ها در دسته خسارات قابل جبران نمی‌گنجد. در این نوشتار زمینه‌های بارز و پراکنده تحمیل خسارت معنوی به کودکان شناسایی و به اعتبار اینکه ممکن است عمل زیان‌بار مستقلاً موجب ایراد خسارت معنوی گردد و همچنین این امکان وجود دارد که خسارت معنوی در پی خسارت بدنی به کودک به بار آید، این مصادیق متنوع در قالب خسارت معنوی مستقل و تبعی تقسیم و مورد مطالعه قرار گرفت. از دست دادن والدین، محرومیت کودک از هویت و تابعیت، محرومیت کودک از تحصیل و ازدواج کودک از جمله نمونه‌هایی است که فی‌نفسه موجب تحمیل خسارت معنوی به او می‌شود. در مقابل تنبیه کودک و سوءاستفاده جنسی از او علاوه بر تحمیل آسیب بدنی، به‌صورت تبعی، خسارت معنوی به کودک را هم در پی دارد.

تحلیل زمینه‌های تحقق خسارت معنوی حکایت از آن دارد که طیف وسیعی از عوامل می‌تواند حیات معنوی کودک را دستخوش آسیب قرار دهد. تحقیق نشان داد مسیر نظام‌های حقوق انگلیس و ایران در به رسمیت شناختن مصادیق مورد مطالعه در پاره‌ای از موارد هماهنگ و در پاره‌ای از موارد ناهماهنگ است. این مهم در نحوه واکنش نظام حقوقی در خصوص خسارت تحمیل شده به کودک هم قابل مشاهده است. رویه قضایی انگلیس در طول سال‌ها، تلاش قابل توجهی در حمایت از خسارات روانی وارد به کودک به عمل آورده است، باین‌وجود ضرورت وجود قواعد منسجم و کارآمد در این حوزه ملموس است. در حقوق ایران در طول سالیان اخیر مناقشه‌های فراوانی پیرامون قابل جبران بودن یا نبودن خسارت معنوی وجود داشته است. از این‌رو بدیهی است انتظار وجود قواعد مشخص در رابطه با یکی از موضوعات آن یعنی خسارت معنوی به کودکان، انتظاری دور از ذهن است. باین‌وجود مطالعه استقرایی قوانین مختلف، به‌ویژه اراده جدید قانون‌گذار در قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۳۹۹، حکایت از درک اهمیت این موضوع از سوی قانون‌گذار و حرکت در این مسیر دارد.

منابع

- آجری آیسک، عاطفه (۱۳۹۵)، «**دعوای بازماندگان برای مطالبه خسارت معنوی ناشی از صدمات جسمانی**»، تهران، مجله حقوقی دادگستری، سال هشتادم، شماره نود و ششم، صص ۱۳-۳۶.
- افشار قوچانی، زهره؛ ایزانلو، محسن (۱۳۹۳)، «**مطالعه تطبیقی امکان مطالبه زیان ناشی از تولد و زندگی و ارکان مسئولیت در آن**»، نشریه مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ۵، شماره ۱، صص ۲۱-۳۵.
- امینی، منصور؛ دریائی، رضا (۱۳۹۲)، «**هبانی سنتی قاعده خسارت اقتصادی**»، مجله تحقیقات حقوقی، ویژه نامه شماره ۱۵، صص ۱۸۵-۲۳۳.
- بابایی، ایرج (۱۳۹۴)، «**حقوق مسئولیت مدنی و الزامات خارج از قرارداد**»، تهران، بنیاد حقوقی میزان، چاپ اول.
- بابایی، ایرج (۱۳۹۶)، «**حقوق مسئولیت مدنی: مبتنی بر نقد و بررسی آراء و رویه قضایی**»، جلد اول، تهران، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه، چاپ اول.
- بابایی، ایرج (۱۳۸۹)، «**جبران خسارت ناشی از صدمات بدنی در حقوق مسئولیت مدنی ایران**»، پژوهش حقوق و سیاست، سال دوازدهم، شماره ۲۸، صص ۱۳۷-۱۷۲.
- توسلی نائینی، منوچهر (۱۳۹۰)، «**تأمل بر وضعیت کودکان حاصل از ازدواج مردان خارجی با زنان ایرانی با نگاهی به کنوانسیون حقوق کودک ۱۹۸۹**»، پژوهشنامه حقوقی، سال دوم، شماره اول، صص ۳۷-۵۸.
- جنگجوی، فرزاد و همکاران (۱۳۹۴)، «**سروری بر حمایت از کودکان کار در نظام حقوقی ایران و با نگاهی بر اسناد بین‌المللی**»، تهران، ماهنامه اجتماعی، اقتصادی، علمی و فرهنگی کار و جامعه، شماره ۱۸۱، صص ۷۰-۷۶.
- دریائی، رضا؛ کربلائی آقازاده، مصطفی (۱۳۹۹)، «**تأملی بر رابطه قانون مسئولیت مدنی با موجبات ضمان قهری در حقوق ایران**»، فصلنامه مطالعات حقوقی، دوره ۱۲، شماره ۳، صص ۹۳-۱۲۵.
- صفایی، سید حسین، رحیمی، حبیب‌الله (۱۳۸۹)، «**مسئولیت مدنی (الزامات خارج از قرارداد)**»، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت.

- قانع بصیری (۱۳۷۴)، «جهان انسانی، انسان جهانی»، تهران، توسعه، چاپ اول.
- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۵)، «لزام‌های خارج از قرارداد (ضمنان قهری): مسئولیت مدنی»، جلد اول، چاپ پنجم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- کمیجانی، مهرناز (۱۳۸۷)، «ختلال استرس پس از آسیب»، تهران، تعلیم و تربیت استثنائی، شماره ۸۷، صص ۴۷-۵۲.
- مهرا، نسرین، «رویکرد جامعه شناختی حقوقی به پدیده کودک‌آزاری»، تهران، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال نهم، شماره ۳۵، صص ۲۵۱-۲۷۰.
- هاشمی، فاطمه السادات، جلالیان، عسکر (۱۳۹۴)، «مطالعه تطبیقی اعطای تابعیت در نظام های حقوقی ایران و انگلیس»، تهران، اولین همایش ملی علوم انسانی اسلامی، صص ۱-۲۰.
- الکلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷)، «الکافی»، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، جلد ششم، تهران، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- طبرسی، حسن بن فضل (۱۳۷۰)، «مکارم‌الاخلاق»، قم، نشر الشریف الرضی.

- Catherine Elliott and Frances Quinn (2017), «*Tort Law*», 11th Edition, United Kingdom, Pearson Education Limited.
- Cooke John (2011), «*Law of Tort*», 10th edition, England, Pearson Education Limited.
- Cane, Peter (1997), «*The Anatomy of Tort Law*», United States, Heart Publishing.
- Dozler, Rodolf (1984), «*Encyclopedia of Public International Law*», Vol.7.
- Green, B (2017), «*Tort Law*», 1st edition, New York, Routledge.
- Holt, Gill, and others (1997), «*Education in England and Wales: a guide to the system*», London, National Foundation for Educational research.

- Herring, J (2009) «**Family Law**», England, Longman.
- Martin, Miguel (2006), «**Children in Tort law (Part II Children as Victims)**», 1st published, Springerwiennewyork.
- Owen, Richard (2000), «**Essential Tort Law**», 3th Edition, London, University of Glamorgan Law School.
- Sendall, J (2011), «**Family Law hand book**», New York, Oxford University Press.
- Standley, K (2001), «**Family Law**», New York, Palgrave.
- Van Dam, Cees (2013)«**European Tort Law**», 2nd edition, London, Oxford university press.

Sample Study of Moral damage to child in English and Iran law

Matin Lalehzari
Reza Daryaei
Reza Maghsoody

As a vulnerable person, children always deserve special protection from the legal system in the face of damage to their physical or mental body. One of the conceivable losses to children, which has countless and often long-lasting consequences in their lives, is moral damage. Following the identification of instances of moral damage to the child and the necessary support based on a comparative study between English and Iran law, this article deals with the consequences of harm and protectionist solutions in the two legal systems to determine the extent of compensation for moral damage to children. Check. Research shows that there is no independent discussion of this issue in English and Iran law. Hence, there are scattered examples of moral damages that have considerable variety and for example can be moral damages as a result of parental loss, Wrongful birth, deprivation of the right to education, child marriage, Posttraumatic Stress Disorder and... pointed out; In both cases, independent moral damages and moral damages as a result of bodily injury, while expressing the conditions of compensable moral damages in English and Iran law, are analyzed.

Keywords: Child Rights, Moral Damage to Child, Independent moral Damage, Moral Damage Due to Physical Injury.